

نشست تأثیر حکمت صدرایی بر حیات اعتقادی و رفتاری انسان

آیت‌الله شیخ علی رضایی تهرانی

دفتر تبلیغات اسلامی خراسان رضوی

۱۳۸۸/۰۸/۲۰ هجری شمسی

۱۴۳۰/۱۱/۲۳ هجری قمری

«أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ»

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَبِهِ نَسْتَعِينُ إِنَّهُ خَيْرٌ مُّوَفَّقٍ وَ مُعِينٍ.

خوشبختیم که بار دیگر در حلقه علمی "حکمت" {دفتر تبلیغات اسلامی خراسان رضوی} در خدمت عزیزان هستیم؛

امیدواریم ان‌شاءالله همچون گذشته این حلقه، روزبه‌روز شاهد پیشرفت، نشاط و تأثیرگذاری بیشتر باشد. حلقه علمی حکمت در کارنامه خود، در دو سال گذشته به یک معنا جریان‌سازی در سطح کشوری را تجربه کرد؛ یعنی با نوشته شدن کتاب "صراط مستقیم" حتی مطلب به مقام معظم رهبری (حفظه‌الله‌تعالی) رسید؛ بر ایشان برای چاپ‌نشدن این کتاب فشار {آوردند} و ایشان بر چاپ‌شدن کتاب {علی‌رغم فشارها} تأکید {ورزیدند}؛ یعنی عدم دخالت مرادم این است و تأثیراتی که نمی‌خواهم بگویم همه‌اش مثبت بود؛ ولی به‌رحال منشأ این حرکت در دفتر خراسان حلقه علمی حکمت بود این نشان می‌دهد این توان در حلقه هست که بتواند جریان‌سازی کند، نه تنها استانی بلکه کشوری و توقع هم همین است که باید این چنین باشیم. امیدواریم ان‌شاءالله مثل گذشته مطالب نو، ابداعی، ابتکاری و موردتوجه جامعه فکری امروز در حلقه علمی "حکمت" بررسی بشود.

عنوانی که برای بنده انتخاب شده عنوان "تأثیر حکمت صدرایی بر حیات اعتقادی و رفتاری انسان" است. ابتدا چند مقدمه را خدمت عزیزان عرض می‌کنم و بعد به اصل بحث می‌پردازم؛

مقدمه اول، یکی از اشکالاتی که بر فلسفه اسلامی از گذشته در زبان عده‌ای و به‌خصوص متجددین گرفته می‌شده آن بوده که فلسفه و به‌خصوص حکمت اسلامی و به‌ویژه حکمت صدرایی دارای اثر عملی نیست؛ یعنی در حیات فردی و اجتماعی انسان‌ها نقشی ایفا نمی‌کند و فلسفه اموری انتزاعی است و حداکثر به اقناع ذهن می‌انجامد و در رفتارهای خارجی تأثیرگذار نیست و این دسته از افراد بر این مطلب تأکید می‌ورزیدند که برعکس فلسفه اسلامی نحله‌های مختلف فلسفه غربی به این توفیق دست یافتند که فلسفه را اجتماعی کنند، کاربردی کنند و تأثیرگذار در زندگی فردی و اجتماعی انسان‌ها قرار بدهند.

مقدمه دوم، این اشکال از یک جهت وارد است از یک جهت ناوارد؛ اگر مقصود این باشد که فلسفه اسلامی این استعداد را دارا نیست، مورد قبول نیست؛ در جلسه امشب نمونه‌ای از این بحث ارائه خواهد شد و معلوم خواهد شد که این استعداد وجود دارد؛ اگر مراد آن است که از این استعداد استفاده بهینه نشده است این مورد پذیرش است و این اعتراف را باید داشته باشیم که کمتر در این ساحت فیلسوفان ما زحمت به خود دادند یا مقرران فلسفه در این زمینه کمتر کار کرده‌اند.

مقدمه سوم، طبیعی است هر راه نرفته به‌خصوص در گام‌های آغازین از صعوبت برخوردار است؛ به تعبیر شیخ‌الاستاذ حضرت آیت‌الله جوادی حفظه‌الله می‌فرمودند: قرآن هم بر همین تأکید می‌کند، تأکید قرآن بر این است که چرا شما دائماً به دنبال جاده‌های آسفالت هستید! مرد آن است که کمر پیما باشد؛ کمر یعنی کربوه؛ یعنی گردنه؛ تعبیر قرآن این است: «فَلَا اقْتَحَمَ الْعَقَبَةَ وَمَا أَدْرَاكَ مَا الْعَقَبَةُ؟» «عقبه پیمودن مرد می‌خواهد. عقبه پیمودن؛ یعنی راه‌های رفته نشده، راه‌های کمتر رفته شده، یعنی ابداع، یعنی کارهای نشده. لذا طبیعی است که عزیزان این عنایت را خواهند داشت که بحث امشب بحثی است که کمتر سابقه طرح داشته و

طبیعی است به‌عنوان یک گام نخست و یک طرح اولیه پیشنهادی مطرح است. مقدمه چهارم، از دیدگاه ما و اساتید ما حکمت صدرایی یک سیستم فلسفی است؛ به معنای واقعی سیستم، برخلاف آنچه که در ذهن برخی از ناواردان به این حکمت نقش بسته است که حکمت صدرایی مجموعه چند نحله حکمی است که در کنار هم گرد آمده است، بزرگان بر این عقیده‌اند و استدلال هم دارند که حکمت صدرایی و حکمت متعالیه سیستمی مستقل است. این دستگاه چقدر تلائم درونی و چقدر تأثیرگذاری بیرونی دارد؟ حرف دیگر است؛ ولی صدرا مکتب فلسفی ارائه کرده و حکمت خود را به‌عنوان یک مکتب می‌بیند. در ذیل این مقدمه چهارم دو تذکره؛

۱. بعد از حکمت صدرایی تاکنون حکیمی ادعای مکتب و سیستم فلسفی جدید نداشته است؛ از سال ۱۰۵۰ هجری قمری که وفات صدرالمآلهین است تا الان بر نخورده‌ایم به حکیمی که ادعای مکتب و سیستم فلسفه جدید داشته باشد؛ اللهم إلا {به جز} حضرت استاد آیت‌الله علی عابدی شاهرودی که ایشان به خود بنده فرمودند: من سیستم جدیدی را در فلسفه پیریزی کردم. نهایت ادعای ایشان این بود که سیستم فلسفی پیریزی شده توسط من با سیستم صدرایی تفاوت زیادی ندارد، نه در مبانی و نه در نتایج. ایشان را اگر استثنا کنیم یک حکیم صاحب مکتب هنوز نمی‌بینیم! گرچه شاید به نظر برسد بعضی در این شأن و استعداد بوده‌اند مثل مرحوم آقا علی حکیم (ره)، مثل مرحوم علامه طباطبایی (ره)؛ اما در وقوع خارجی سیستم فلسفی جدید نداریم.
۲. یک سؤال اینجا مطرح است که آیا می‌توان بر اساس نظرات پایانی صدرا و ابداعات شاگردان فکری صدرا، سیستم جدیدی در حکمت پایه‌ریزی کرد یا خیر؟ عقیده شخص حقیر بر این است که بله می‌شود و چون این بحث خود موضوع یک حلقه حکمت بوده است و من مفصل در این زمینه بحث کرده‌ام و گفته‌ام این فرآیند چطور باید شکل بگیرد و احتمالاً صوت آن جلسه نیز موجود باشد؛ لذا این بحث را اگر عزیزان خواستند می‌توانند پیگیری کنند؛ چون آن بحثی که قبلاً ارائه شد مکمل بحث امشب ما خواهد بود.

مقدمه پنجم، مرحوم شهید مطهری (رحمة‌الله‌علیه) در صدر تألیفات خود جهان‌بینی‌ها را معرفی می‌کرد؛ سرّ مطلب چیست؟ سرّ مطلب آن است که جهان‌بینی؛ یعنی نگرش و نگاه انسان به عالم و آدم که دست‌مایه اعتقادات و ایدئولوژی‌ها است و اعتقادات آدمی دست‌مایه رفتارها است؛ یعنی ما اگر بخواهیم در یک جامعه و در یک فرد تأثیر رفتاری ماندگار و تغییر رفتاری ماندگار ایجاد کنیم باید از نگرش‌ها آغاز کنیم و در ایدئولوژی‌ها و اعتقادات تأثیرگذاری کنیم و بعد خودبه‌خود در رفتار خودش را نشان خواهد داد. کاری که در فضای سیاست سالیان سال است استعمار پیر انگلستان انجام داده و می‌دهد؛ یعنی نگرش‌های یک فرد را کاملاً انگلیسی می‌کند سپس آن فرد را در رأس یک کشور قرار می‌دهد خودبه‌خود اعتقادات و رفتارها انگلیسی می‌شود.

چرا این مقدمه را عرض می‌کنم؟ به‌خاطر اینکه گرچه گفتیم تأثیر حکمت صدرایی بر حیات اعتقادی و رفتاری انسان اما این را باید در این مقدمه بدانیم که حیات رفتاری انسان عمدتاً نشئت‌گرفته از اعتقادات و ایدئولوژی‌ها است. نفاق خلاف اصل است و اصل بر ایمان است؛ اصل آن است که انسان معتقد خود را در خارج رقم می‌زند و این مسئله در آیات و روایات ما نیز مورد عنایت قرار گرفته است.

عدد مقدمات {از یاد می‌رود!} مرحوم حجت‌الاسلام والمسلمین فلسفی خطیب را خدا رحمت کند. گفت: هیچ موقع بالای منبر عدد ندهید؛ چون عدد که بدهید به مشکل برمی‌خورید؛ می‌شود مثل آن خطیبی که گفت حضرت ابراهیم (علیه‌السلام) چهار پرنده گرفت و این‌ها را در هم کوبید؛ چهار پرنده را نام برد، خروس، مرغ، کبوتر بود و چهارمی از یادش رفت! گفت: چهارمی هم الاغ بود! گفتند: الاغ که نمی‌پرد! گفت: الاغ! آن موقع الاغ می‌پریده است! حالا برای اینکه به الاغ گفتن نرسیم بگوییم: مطلب دیگر.

{مقدمه ششم}، مرحوم علامه طباطبایی (اعلی‌الله‌مقامه) معتقدند حکمت اسلامی که هم اینک در حکمت صدرایی متجلی است؛ چون از زیر دست علمای اتقیا و احیاناً عرفایی کرام و حکمایی باتقوا گذشته است به‌گونه‌ای رقم خورده که مزاولت و ممارست با آن خودبه‌خود ایجاد تقوا می‌کند. این یک نظریه بدعی است و این مطلب را ایشان در مصاحبه‌ای که در شهادت مرحوم شهید مطهری (رحمت‌الله‌علیه) فرمودند، به‌صراحت ذکر کردند. برای من خیلی عجیب بود این نظر را از کسی نشنیده بودم! علم و ایمان در یکدیگر مؤثرند اما به این کیفیت تصریح

به تأثیر! ایشان نظرشان اصلاً همین است.

{مقدمه هفتم}، عین این تعبیر، تعبیر مرحوم علامه طباطبایی است، حکمتی که بر جان ننشیند و حکمتی که بر جان ننشیند و لزوم اتباع از شریعت را به دنبال نیورد، به حمل شایع حکمت نیست. این مطلب را سیدنا الاستاذ مرحوم علامه سید محمدحسین حسینی طهرانی در کتاب مهر تابان در بخش نخست که بخش زندگینامه مرحوم علامه طباطبایی است از ایشان نقل کردند.

اینها را به عنوان مقدمه عرض می‌کنم تا نگاه کلی به بحث تبیین شود.

{مقدمه هشتم}، مطالبی که در این جلسه به عنوان مشتی نمونه خروار، نمی ازیمی و واحد من المأه به قول عرب‌ها ارائه می‌شود؛ اگر در تدریس حکمت انجام شود (کاری که خود بنده نکردم و اساتید ما نیز نکردند) و مورد عنایت قرار بگیرد به نظر می‌تواند بخشی از مشکلی را که در اول بحث گفته شد از بین ببرد و حکمت‌دانی و فلسفه‌خوانی را برای متعلم و دانش‌آموز شیرین کند؛ یعنی اگر تأثیر مباحث حکمت صدرایی بر حیات اعتقادی و رفتاری انسان در اول هر بحثی به مناسبت مورد عنایت قرار بگیرد به نظر در حکمت‌خوانی و حکمت‌دانی تحولی ایجاد می‌شود و انسان‌ها و دانش‌پژوهان راحت‌تر و قوی‌تر به تعلم حکمت می‌پردازند.

در مشهد مقدس هستیم به نام نامی ثامن الحجج علیه‌السلام هشت مقدمه {بیان شد} که روز زیارتی خاصه حضرت شاید بوده است؛ چون ظاهراً ماه دقیقاً دیده نشده است و کسی بخواهد احتیاط کند فردا هم باید به اعتبار روز بیست و سوم ماه ذیقعه برود. کسی بخواهد بیشتر احتیاط کند امروز، فردا، پس فردا و روز بعدش باید زیارت برود؛ چون روز بیست و پنجم ماه ذیقعه نیز روز زیارتی خاص است پس احتیاطش چهار روز است. اگر کسی می‌خواست فردا حرم نرود، حتماً فردا برود؛ چون اول ماه ذیقعه چندان مسلم نبود.

من به گمانم آثار حکمت صدرایی را بر معتقدات و رفتارهای انسانی از زاویه‌ها و ابعاد گوناگون می‌توان در نظر گرفت؛ گاه بحث را می‌شود این‌گونه مطرح کرد که اصولاً حکمت (کاری به نحله خاص نداریم) چه تأثیری در اعتقاد یا رفتار آدمی می‌تواند داشته باشد؟ این بحث اکنون مورد نظر نیست.

گاه بحث در این است که یک نحله خاص چه تأثیری بر معتقدات و رفتار آدمی خواهد داشت؟ در این بحث باز نحله‌های گوناگون می‌تواند مورد توجه و عنایت قرار بگیرد؛ مثلاً در محیط حکمت اسلامی، حکمت مشاء، حکمت اشراق و حکمت صدرایی که سه نحله از همدیگر جدا شده و تفکیک شده است.

آنچه که در این جلسه مورد بحث است تأثیر حکمت صدرایی بر اعتقادات و بر رفتار آدمی است؛ به مطلق حکمت کار نداریم، به سایر نحله‌های حکمت اسلامی نیز کار نداریم، چه اینکه بحث را از دو زاویه می‌شود مدنظر قرار داد؛

اول، بررسی تأثیرگذاری حکمت صدرایی به عنوان یک کلّ در حیات اعتقادی و رفتاری آدمی؛ مثلاً مرحوم علامه طباطبایی به عنوان یک حکیم، حکمت در حیات اعتقادی و رفتاری او چه مقدار نقش داشت؟

همایشی در همین دفتر تبلیغات اسلامی خراسان در مورد امام خمینی (رحمه‌الله‌علیه) برگزار شد و در آن همایش موضوع بحث همین بود و یکی از سخنرانان همایش بنده بودم؛ خوشبختانه سخنانی که بنده در آنجا ارائه کردم "نقش فلسفه در حیات اعتقادی و رفتاری مرحوم امام خمینی (رحمه‌الله‌علیه)" بود و آن همایش ضبط شده و به نظرم نکات قابل توجهی در آن همایش سخنرانان گفتند؛ حضرت آیت‌الله سید یدالله یزدان‌پناه نقش عرفان را بررسی کردند، جناب آقای دکتر مهدی محقق نقشه فلسفه را به صورت کلی بررسی کردند. اگر کسی بخواهد این بحث را تکمیل کند، آن همایش نیز قابل استفاده است. در آن همایش بیشتر نگاه، نگاه کلان بود یعنی می‌خواستیم نقش فلسفه را به خصوص فلسفه اسلامی در حیات اعتقادی و رفتاری مرحوم امام خمینی (رحمه‌الله‌علیه) بررسی کنیم؛ فلسفه کلّ در حیات یک شخص خاصّ اما در بحث امشب بحث ما جزئی و درونی است و بحث ما بیرونی نیست و فقط به عنوان مشتی نمونه خروار دارم بنده عرض می‌کنم؛ نخواستیم {در همه مباحث فلسفه} استقرا داشته باشیم و نخواستیم در هر بحثی مجزا استقرا داشته باشیم؛ نه همه مباحث فلسفه را بنده مطرح کردم، نه در هر بحثی مجزا همه تأثیرات را ذکر کردم.

مباحثی که بنده اینجا مطرح کردم: اصالت وجود، تشکیک وجود، حرکت جوهری، اتحاد علم و عالم و معلوم، جسمانیت الحدوث و روحانیت البقاء و وحدت شخصی است؛ یعنی مجموعاً من شش بحث را به عنوان نمونه خدمت عزیزان ارائه می‌کنم؛

باتوجه به آن مقدمه‌ای که عرض کردم اگر مستقیماً به تأثیر رفتاری نپرداختیم به خاطر آن است که معتقدیم تأثیرات اعتقادی در رفتار خود را می‌نمایاند.

اول، انسان متأثر از حکمت صدرایی و معتقد به حکمت صدرایی در بحث اصالت وجود می‌فهمد که اصیل‌ها اصل و اعتباریات فرع هستند و لذا همه گزاره‌ها عکس‌الحمل هستند؛ یعنی در همه گزاره‌ها و اندیشه‌ها باید هستی دید و نه حد هستی و نمود هستی و این یعنی گذر از مجاز به حقیقت. کاری که دعوت انبیایی و اوصیایی تکیه‌اش بر گذر از مجازات به حقیقت است.

بنده وقتی وارد حوزه شدم علوم مختلفی را با همان حس کنجکاوی فراگرفتم در هیچ یک از علوم احساسی که من پیدا کردم مثل فراگیری دو علم نبود؛ یکی علم فلسفه و دیگری علم عرفان یعنی ما دانش‌های اصول، فقه، تفسیر، رجال، درایه، صرف، نحو و ادبیات به شقوقش مورد عنایت بود؛ اما وقتی شروع کردیم به فلسفه خواندن به صورت جدی، یواش‌یواش احساس داریم وارد یک فضای دیگری می‌شویم. گویا یک عالمی را کشف کردیم تا دیروز نگاه می‌کردیم به این میز می‌دیدیم جای است و آب است و دستمال است و آدم است و پارچه است و شیشه است، امروز که بحث اصالت وجود با برهان در ذهن به کرسی نشست دیدیم نه همه اینها را بر عکس می‌فهمیدیم به تعبیر مشهدی‌ها و رَجِیْه می‌فهمیدیم در صورتی که حقیقت این نیست حقیقت چیز دیگری است به تعبیر علامه طباطبایی: «والحقائق لا تتبع استعمال الألفاظ»^۲، حقایق به دنبال تبادر، صحت سلب، استعمال لفظ، چه کسی چه جور خیال می‌کند و چه کسی چه جور می‌پندارد نیست؛ حقیقت، حقیقت است.

اکنون یک کیلو اورانیوم غنی شده خوراک چند سال برق یک شهر است این را به هر انسان غیرمطلع بگویی می‌گوید خرافه و بیخود است؛ یک کیلو فلز غنی شده چند سال برق یک شهر را اداره می‌کند؟ می‌گوید این چرت و پرت‌ها چیست؟ اما هست! بخواهیم یا نخواهیم در واقع هست لکن این در علوم تجربی است و آن در علوم عقلانی است.

پس اولین تأثیر بحث اصالت وجود در معتقدات و افکار آدمی این است که انسان می‌فهمد اصیل‌ها اصل‌اند و اعتباریات فرع‌اند و در قضایا عکس‌الحمل است، در همه گزاره‌ها و اندیشه‌ها باید هستی دید، چیستی حد و نمود آن است و نفاد آن است و این یعنی گذر از مجاز به حقیقت.

دومین تأثیر این بحث آن است که به تعبیر مرحوم حاجی سبزواری انسان می‌فهمد کمبودها، نقایص و شرور مربوط به آن چیزی است که اصل نیست و آنچه که اصل است از قداست و طهارت برخوردار است. از خدای طاهر، طاهر بروز کرده است و از خدای زیبا، زیبا بروز کرده است؛ مرحوم حاجی سبزواری یک تعبیری دارند که بعضی طلبه‌ها برای لطیفه می‌خوانند و می‌خندند؛ اما ایشان حقیقتی را به زبان فلسفی می‌خواهد بیان کند؛ ایشان می‌نویسد: اینکه گفته می‌شود: إن الکلنجس و إن الخنزیرنجس، ماهیت سگ نجس است نه وجود سگ و ماهیت خوک نجس است نه وجود آن. این زبان، زبان متعارف ما نیست؛ اما ایشان می‌خواهد حقیقتی را بیان کند و آن حقیقتی که در جمله ایشان نهفته است مبتنی بر مبحث اصالت وجود است.

با اصالت وجود می‌فهمیم آنچه که اصیل است که وجود است بی‌رنگ، بسیط و واحد است؛ یعنی از حالت وجود ما را می‌کشد به سمت توحید، وحدت و به سمت بساطت و بی‌گره بودن، بی‌ترکیب بودن و به سمت بی‌رنگی آنچه که در تربیت‌های اخلاقی مورد نظر است.

اگر بخواهیم به اعتبار اصالت وجود و آثارش بحث را طرح کنیم او خود چند جلسه بحث دارد و مورد عنایت من نیز نبوده است و فقط دارم نمونه عرض می‌کنم.

رسیدیم به بحث تشکیک وجود؛ با تشکیک وجود می‌فهمیم همه کثرات به یک وحدت برمی‌گردد و این نگاه توحیدی انسان را تصحیح و تقویت می‌کند. اصولاً توحید یعنی یکی کردن، نسبت به یک دادن در مقابل تکثیر؛ توحید وحدت نیست؛ بلکه توحید از باب تفعل است و از ما توحید خواسته‌اند توحید با فهم تشکیک و اینکه کثرات به یک وحدت برمی‌گردند در وجود انسان تقویت می‌شود.

در همین راستا تشکیک وجود به آدمی می‌فهماند که می‌توان در هزاران آیه یک صورت دید و می‌توان در هزاران نمود یک ظاهر مشاهده کرد.

این تعبیر مرحوم حاجی ملاهادی سبزواری تعبیر خیلی عجیبی است، خیلی از طلبه‌هایی که تشکیک می‌خوانند این تعبیر برایشان روشن نمی‌شود! حاجی می‌فرماید: کثرت تشکیکی نه تنها «لا تثنی بالوحدة بل تؤکدها»^۳ کثرت تشکیکی نه تنها وحدت را منثلم و از بین نمی‌برد؛ بلکه مؤکد آن است.

مثال عرفی بیان می‌کنم: فرض کنید سلطانی روی تخت سلطنت نشسته است و راه‌های ورودی به این سلطان و رسیدن به این سلطان پانصد درب و پنجره و راه است. بنده از درب اول می‌آیم و قیافه او را می‌بینم، از درب دوم می‌آیم او را می‌بینم، از درب سوم می‌آیم او را نگاه می‌کنم، از درب چهارم می‌آیم می‌بینم همان است، از پنجره بالا می‌بینم همان است و از پنجره پایین نگاه می‌کنم می‌بینم همان است؛ این یعنی یک صورت در هزار آینه است این

هنر تشکیک است. تشکیک است که کثرتی در عین وحدت و راجع به وحدت دارد و نه تنها «لا تتشبه بالوحدة بل توکدها»^۳.

سوم، با تشکیک در وجود با خدا احساس سنخیت می‌کنیم؛ چون تشکیک یعنی کثرات طولی که یک سرش خداست و یک سرش بنده و یک سرش هیولای اولی؛ عالم به هم پیوسته است و این سنخیت میان علیت و معلولیت یعنی بین علت و معلول است که به من امید می‌بخشد، به من رجا می‌بخشد من می‌فهمم «وَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي»^۴،

یعنی چه! من می‌فهمم کلام امام صادق (علیه السلام): «وَإِنَّ رُوحَ الْمُؤْمِنِ لَأَشَدُّ اتِّصَالًا بِرُوحِ اللَّهِ مِنْ اتِّصَالِ شَعَاعِ

الشَّمْسِ بِهَا»^۵. این روایت در کتب حدیثی صحاح ما وارد شده است.

این هم سنخ بودن را با نظریه تباین ندارم حتی نظر حکمت مشایی، این را من با نظر حکمت صدرایی دارم و این هم سنخیت برای من انس ایجاد می‌کند، رجا ایجاد می‌کند.

فائده دیگر بحث تشکیک این است که انسان با بحث تشکیک می‌فهمد می‌تواند موجودات را بهتر بفهمد و بر روی آنها تأثیرگذاری کند؛ یعنی اگر مثلاً موجودات مادی در یک هرم معلول موجودات برزخی هستند و اگر مافوق علت مادون است، مرتبط با مادون است؛ بلکه مدبر مادون است و اگر من می‌توانم به مافوق دسترسی علمی و تأثیری داشته باشم پس من می‌توانم در فهم بهتر عالم و تأثیر بهتر در عالم نقش داشته باشم و این ثمره تشکیک است؛ فرمود: «وَكَذَلِكَ نُرِي إِبرَاهِيمَ مَلَكَوتِ السَّمَاواتِ وَالْأَرْضِ وَلِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ»^۶، به تعبیر مفسرین و علامه

طباطبایی و او پیش از «لِيَكُونَ» خیلی مطلب می‌فهماند یعنی «وَكَذَلِكَ نُرِي إِبرَاهِيمَ مَلَكَوتِ السَّمَاواتِ وَالْأَرْضِ وَلِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ لِمَ آرَبَ وَلِيَكُونَ؟» یعنی یکی از منافعش این است که از موقنین باشد.

علم از راه علت علم تام است، علم از راه علت علم احاطی است، علم از راه علت علم صحیح و علم کامل است؛ چه اینکه از راه علت می‌توان تأثیرگذاری کرد و این از تشکیک می‌جوشد البته بعضی از این مطالب احتیاج به بحث و بررسی دارد و اگر نیز نیازی به توضیحات بود در بخش پرسش و پاسخ بنده در آن حدی که بلد باشم در خدمت هستم.

رسیدیم به بحث حرکت جوهری؛ انسان با بحث حرکت جوهری می‌فهمد در عالم ثباتی نیست و عالم یک پارچه جنبش است. فردی کتاب نوشت با عنوان «نهاد ناآرام جهان» می‌فهمد باید ناآرام باشد و باید حرکت کند؛ چون عالم در حال حرکت است در محیطی که همه می‌جنبند، سکون خذلان است و عالم و آدم با هم هماهنگ است. این تعبیر، تعبیر عجیبی بود راجع به سحر یکی از اساتید می‌گفت: انسانی که سحر خواب بماند، صبح که بلند می‌شود باید به خودش لعنت کند؛ چرا؟ چون سحر کسی خواب نیست، عالم و آدم همه بیدارند، این بدبخت خواب است؛

به تسبیح خدای لا شریک‌اند

سحر گنجشک‌کان در جیک‌جیک‌اند

در سحر ملکوت و جبروت که بیدارند و او که همیشه بیدار است؛ زیرا «لَا تَأْخُذُهُ سِنَّةٌ وَلَا نَوْمٌ»^۷. در عالم ماده نیز حتی علم می‌گوید کسی و چیزی خواب نیست، انسان چون مختار است به سوء اختیار خواب است؛ لذا روایت می‌گوید: {«وَقَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: اسْتَعِينُوا بِطَعَامِ السَّحْرِ عَلَى صِيَاهِ النَّهَارِ وَبِالْقِيُولَةِ عَلَى قِيَامِ

الَّيْلِ وَمَا نَامَ اللَّيْلَ كُلَّهُ أَحَدُ الْإِبَالِ الشَّيْطَانُ فِي أُذُنِهِ وَجَاءَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مُفْلِسًا وَمَا مِنْ أَحَدٍ إِلَّا وَلَهُ مَلَكٌ يُوقِظُهُ مِنْ نَوْمِهِ

كُلِّ إِحْلَاءٍ مَرَّتَيْنِ يَقُولُ يَا عَبْدَ اللَّهِ أَعْدَلْتَهُ ذَكَرَ رَبِّكَ فِي الثَّلَاثَةِ إِنْ لَمْ يَنْتَبِهْ يَقْبَلُ الشَّيْطَانُ فِي أُذُنِهِ»^۸.} فرشته می‌آید دو بار

انسان را بیدار می‌کند و می‌گوید: بلند شو! و بار سوم شیطان می‌آید کار خرابی در گوش آدم می‌کند. این‌هایی که سحر می‌خوانند؛ صبح تا یازده صبح می‌خوانند! اصلاً قیافه ایشان کدر است؛ چون آثار آن تغوط‌های شیطانی موجود است؛ این تغوط معنوی است و مادی نیست صورت کدر و گرفته می‌شود.

همان‌گونه که سحر عالم بیدار است، حرکت جوهری می‌گوید ما یک لحظه ثبات در عالم نداریم این پارچ روی میز ثابت نیست؛ بلکه در حال حرکت است و حرکت هدف و غایت دارد و هدف اعلی خداوند الله تعالی است. وقتی احساس می‌کنم همه در حال حرکت‌اند و حرکت جوهری می‌گوید ما حرکت تضعیفه نداریم همه رو به کمال‌اند پس تو نیز باید رو به کمال باشی و باید هماهنگ با عالم باشی.

خدا مرحوم امام خمینی (رحمت‌الله‌علیه) را رحمت کند، ایشان اصلاً اعتقادشان در ارتباط با حقیقت سیروسولوک این است که معارف بلند حکمی و عرفانی را انسان باید درک کند، بفهمد و هضم کند سپس آرام‌آرام با ریاضت به قلب بنشانند و برسانند؛ این می‌شود انسان کامل و این فرد رشد می‌کند. منتها مقدمه‌اش فهم این معارف است. اثر دوم، اگر انسان حرکت جوهری را خوب بفهمد با حرکت جوهری انسان یقین می‌کند خدا فعال‌میشاء است؛ غلط کردند که نعوذ بالله گفتند: «لَوْ جَازَ عَلَيَّ الْبَارِي تَعَالَى الْعَدَمَ لِمَا ضَرَّ عَدَمَهُ وَجُودَ الْعَالَمِ!» غلط کرده آن کسانی که گفتند خدا کناری نشسته و چپ می‌کشد! چپ می‌کشد چیست؟ «كُلُّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ ۹»، این آیه را انسان با حرکت جوهری می‌فهمد؛ هر لحظه عالم دارد نو می‌شود. این که تعبیر می‌کنیم به «هر لحظه» داریم مسامحه می‌کنیم؛ چون خود «لحظه» نیز جزء عالم است؛ زیرا لحظه یعنی چقدر از زمان اگر زمان امتداد است و اگر امتداد قابل تقسیم به لا الی نهایت است، شما لا الی نهایت تقسیم نکنید باز «كُلُّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ ۱۰»، این را حرکت جوهری به انسان می‌فهماند؛ می‌فهماند که خداوند فعال‌میشاء است و در هر آن، کار می‌کند پس با خدای فعال باید ارتباط داشت. اثر سوم، با حرکت جوهری انسان می‌فهمد عالم یکپارچه عشق و شوق است؛ «العشق بما هو واجد والشوق لما هو فاقد»؛ آنچه را که دارد عاشق است، دارایی مورد عشق انسان و موجود است و آنچه را که ندارد و فاقد است به‌سوی او دارد می‌دود آن هم چه دویدنی! در گوهر خود دارد می‌دود. نه اینکه دویدن عرض او باشد نه این چنین نیست.

چهارم چون در حرکت جوهری اثبات می‌کنیم حرکت تضعیفی نداریم و اگر در جایی به‌ظاهر حرکت تضعیفی است در حقیقت یک چیز دیگری دارد حرکت کمالی می‌کند اگر این سبب دارد می‌پوسد سبب حرکت تضعیفی ندارد آن کرم و آن میکروب است که حرکت تکاملی دارد و آن حرکت، حرکت بالذات است و این حرکت، حرکت بالعرض است، از این انسان می‌فهمد اگر در راه تکامل نباشد، آفتش دارد رشد می‌کند. {«عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ: مَنْ اسْتَوَى يَوْمًا فَهُوَ مَغْبُونٌ وَمَنْ كَانَ آخِرُ يَوْمِيهِ خَيْرًا مِنْهُمَا فَهُوَ مَغْبُوطٌ وَمَنْ كَانَ آخِرُ يَوْمِيهِ شَرًّا مِنْهُمَا فَهُوَ مَلْعُونٌ وَمَنْ لَمْ يَزَلْ زِيَادَةً فِي نَفْسِهِ فَهُوَ إِلَى النُّقْصَانِ وَمَنْ كَانَ إِلَى النُّقْصَانِ فَالْمَوْتُ خَيْرٌ لَهُ مِنَ الْحَيَاةِ ۱۱.»} هرگاه دو روزش مساوی شد یا روز دوم بدتر از روز اول شد باید بفهمد او نیست که دارد بالا می‌رود آفت، او رذیلت او، آن چیزی که از سنخ وجود او نیست و مهمان و غریب است آن دارد رشد می‌کند. در بحث اتحاد علم و عالم و معلوم، انسان با بحث اتحاد علم و عالم و معلوم می‌فهمد حقیقت آدمی علم و دانش است و قدر خود و علم را می‌داند، اتحاد علم و عالم و معلوم می‌خواهد بگوید هویت آدمی دانش است و غیر آن چیزی نیست.

۱۲ مابقی تو استخوان و ریشه‌ای

ای برادر تو همان اندیشه‌ای

نکته دوم، از این می‌فهمد که باید چه دانشی را به خوراک جان خود بدهد «اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ عِلْمٍ لَا يَنْفَعُ ۱۳»؛ به تعبیر امیرالمؤمنین (علیه‌السلام): «رَبِّ عَالِمٍ قَدَقَّتْهُ جَهْلُهُ {وَعِلْمُهُ مَعَهُ لَا يَنْفَعُهُ.}» {دنبال چه باشد؛ چون علم دارد او را می‌سازد و خوراکش می‌شود. به تعبیر بلند شاعر چه خیلی زیبا سرود:

۱۴ گاو و خر باشد و ضیاع و عقار

ده بود آن نه دل که اندر وی

اگر من معتقد باشم علم، امر عرضی است و هویت نفس من در سه‌سالگی با نودسالگی که حالا فقیه، فیلسوف و عارف شدم نفس همان نفسی است که بوده و فقط اعراضش زیاد شده است عرض نیز که معمولاً قدما و متأخرین می‌گفتند ترکیش با نفس انضمامی است؛ پس جان من تکانی نخورده است و ما همان هستیم که بودیم؛ بلکه اتحاد علم و عالم و معلوم می‌گوید این جور نیست! می‌گوید چطور این چراغ‌های توری که قدیم بود، تلمبه می‌زدی می‌روشن می‌شد، این علم تلمبه جان تو است و علم تو را می‌سازد و با فلاسفه قدما اصلاً در این که انسان عوام در هنگام حشر قبل از قیامت کجا می‌رود؟ مردد و گیج بودند.

نمی‌دانستند کجا می‌رود؟ چون هویت انسان هویت علمی است؛ اگر علم باشد به معقولات می‌پیوندد و مشکل ندارد، جسمانیت الحدوث و روحانیت البقاء اما اگر نرسید به فعلیت عقل بالفعل یا عقل بالملکه این بعد از مرگ که بدن رفت است به چه تعلق گرفته است؟ این مسئله بود که مجبور شدند برخی بگویند به بعضی از نفوس

فلکیه تعلق می‌گیرد؛ زیرا در قضیه گیر کرده بودند که هویت انسان هویت علمی است. بحث اتحاد علم و عالم معلوم به انسان می‌فهماند که انسان همیشه مافوق گرا است، نه مادون گرا؛ چرا؟ چون در بحث اتحاد علم و عالم و معلوم مشخص می‌شود من آنگاه که عالم می‌شوم، من به محضر علم می‌روم و علم یک موجود مجرد است و برتر از من است، من به حضور او می‌شتابم و خودم را بالا می‌کشم، با او اولاً ارتباط برقرار می‌کنم و ثانیاً اتحاد برقرار می‌کنم، او اقوای از من و اعلائی از من است، او مجرد تام و نفس من مجرد ناقص است؛ این‌گونه نیست که من اگر آب درک می‌کنم، خاک درک می‌کنم و طلا درک می‌کنم اینها را {به صورت خاص} درک می‌کنم این که مادون من است؛ زیرا وجود مادی مادون من است. شأن انسان نیست به مادون خود التفات کند چه رسد به اینکه بخواهد با ادراک او تکامل پیدا کند این را بحث اتحاد عاقل و معقول به انسان می‌گوید؛ انسان با اشرف از خود ارتباط برقرار می‌کند، متحد می‌شود و رشد می‌کند و این یعنی شرافت‌گرایی. نکته دیگر، انسان در بحث اتحاد عاقل و معقول می‌فهمد که حقیقت او حقیقت ملکوتی است؛ چرا؟ چون ملک موجوده مجرد است و آنچه انسان درک می‌کند، مُدرک مطلقاً، هرگونه ادراکی مجرد است و چون ادراک عین حقیقت من است حقیقت من حقیقت ملکوتی است؛ لذا خود را به سَبَعِیَّت، بَهیمیَّت و شیطنت گره نمی‌زند و قادر خود را می‌داند.

مرحوم صدرالمتألهین معتقدند انسان نوع اخیر نیست؛ بلکه نوع متوسط است و چهار زیر مجموعه دارد؛ شیطنت، بَهیمیَّت، سَبَعِیَّت و مَلْکِیَّت.

انسان با بحث اتحاد عاقل و معقول می‌فهمد اقتضای وجودی اش ملکیت است؛ چرا؟ چون هویت وجودی اش علم است و علم یعنی مجرد، مجرد یعنی ملک و ملک یعنی مجرد به اصطلاح فیلسوف؛

در بحث جسمانیت الحدوث و روحانیت البقاء انسان با این بحث می‌فهمد، اولاً انسان می‌فهمد که پست‌ترین اشیا اگر هدایت شود می‌تواند بهترین ثمرات را به بار بیاورد؛ چطور؟ چون معنی جسمانیت الحدوث بودن این است که ماده پست‌ترین مخلوقات پروردگار است و از آن پست‌تر نداریم اصلاً عالم ماده این است که فرمود: {عَنْ جَابِرِ بْنِ یَزِيدٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ قَوْلِهِ عَزَّ وَجَلَّ أَفَعَيْنَا بِالْخَلْقِ الْأَوَّلِ بَلْ هُمْ فِي لَبْسٍ مِنْ خَلْقٍ جَدِيدٍ قَالَ يَا جَابِرُ تَأْوِيلُ ذَلِكَ أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ إِذَا أَفْتَى هَذَا الْخَلْقَ وَهَذَا الْعَالَمَ وَسَكَنَ أَهْلُ الْجَنَّةِ الْجَنَّةَ وَأَهْلُ النَّارِ النَّارَ جَدَّدَ اللَّهُ عَالَمًا غَيْرَ هَذَا الْعَالَمِ وَجَدَّدَ خَلْقًا مِنْ غَيْرِ فُحُولَةٍ وَلَا إِنَاثٍ يَعْبُدُونَهُ وَيُوحِّدُونَهُ وَوَخَّلَ لَهُمْ أَرْضًا غَيْرَ هَذِهِ الْأَرْضِ تَحْمِلُهُمْ وَسَمَاءً غَيْرَ هَذِهِ السَّمَاءِ تَطْلُهُمْ لَعَلَّكَ تَرَى أَنَّ اللَّهَ إِذَا خَلَقَ هَذَا الْعَالَمَ الْوَاحِدَ وَتَرَى أَنَّ اللَّهَ لَمْ يَخْلُقْ بَشَرًا غَيْرَ كَرْبَلَى وَاللَّهُ لَقَدْ خَلَقَ اللَّهُ أَلْفَ أَلْفِ عَالَمٍ وَالْفِ أَلْفِ آدَمٍ؛ أَنْتَ فِي آخِرِ ذَلِكَ الْعَوَالِمِ {وَأُولَئِكَ الْأَدَمِيَّيْنَ.}} در بعضی عبارات تعبیر دیگری است که من این تعبیر در روایت پیدا نکردم: «وَأَظْلَمَهَا.»

همین ماده وقتی هدایت بشود می‌شود نطفه‌ای که در چهار ماه و ده روزگی در شکم مادر به نفس تبدیل می‌شود؛ چون النفس جسمانیة الحدوث البته روحانیة البقاء.

در حقیقت نفس آدمی که خلیفه‌الله است طلوعش از یک امر مادی آغاز می‌شود و این یعنی پست‌ترین امور اگر هدایت بشود می‌تواند بهترین ثمرات را به دنبال بیاورد.

نکته دوم، با بحث جسمانیت الحدوث و روحانیت البقاء معاد جسمانی را بهتر می‌فهمیم؛ در بحث معاد جسمانی تا ذهن می‌خواهد انکار کند می‌گوییم ما اولش جسم بودیم، جسم را به جسم مشکل چیست! فیلسوفی که مثل ابن سینا می‌گوید نفس روحانیت الحدوث و روحانیت البقاء است او مشکل دارد؛ اما اگر نفس شد جسمانیت الحدوث و روحانیت البقاء حال در این بقا برسد به مرتبه جسم می‌گوید ما در آغاز هم جسم بودیم.

قرآن مجید هم بر این مطلب تأکید می‌کند می‌گوید: «إِنَّهُ هُوَ بَدِئُ وَيُعِيدُهُۥۗ۱۵»، چه مشکلی دارد! «الَّذِينَ خَلَقَكُمْ مِنْ مَاءٍ مَهِينٍ ۱۶.» ما شما را یکبار خلق نکرده بودیم.

این را جسمانیت الحدوث بودن که ابتکار صدرایی است به ارمغان می‌آورد و الا بر اساس روحانیت الحدوث بودن از این جهت ما مشکل داریم.

بحث پایانی، (این بحث را مردد بودم مطرح بکنم یا نکنم!) بحث وحدت شخصی وجود است، مرحوم صدرالمتألهین در پایان تفکرات و تأملات فلسفی‌اش معتقد شدند به بحث وحدت شخصی وجود؛ آنچه که عرفا بدان معتقدند و به این مطلب در پایان دوازده فصل پایانی علیت آنجا به این مطلب تصریح کردند ۱۷.

نکته اول، بر اساس بحث وحدت شخصی وجود انسان متأثر از حکمت صدرایی می‌فهمد نه تنها با خدا تباین ندارد همان‌گونه که حکمت مشاء بدان قائل است، نه تنها با خدا هم سنخ است همان‌گونه که حکمت صدرایی در قول دقیق بدان قائل است نه قول أدق؛ بلکه می‌فهمد به این شرافت و جودی و به این لیاقت رسیده که ظهور خداوند و آیت حضرت حق و آینه‌دار خداست؛ لذا قدر خود را می‌داند و خود را به ثمن بخش ۱۸ نمی‌فروشد. بر اساس وحدت شخصی همه موجودات ظهورالله هستند؛ یعنی آیت‌الله هستند پس آیت‌الله بودن اختصاص به شما حضرات {طلاب} ندارد! بلکه همه آیت‌الله هستند، آن هم از آن آیات که مظهر اسم اعظم است البته بالقوه تا بعد برسد و بالفعل بشود. انتقال از بحث تشکیک در وجود به تشکیک در ظهور شأن ماسوی‌الله را کم نکرده شأن ماسوی‌الله را زیاد کرده است. زیرا در بحث تشکیک می‌گفتیم تو وجودی او نیز وجود است و تو رابطی و او مستقل و تو مرتبط با او و عین ربط با او هستی؛ ولی در بحث ظهور می‌گوییم تو آیت، نمود، نماد، ظهور و جلوه او هستی این شرافت بخشیدن به ممکن است نه بر سر ممکن زدن. نکته دوم، با بحث وحدت شخصی وجود انسان متأثر از حکمت متعالیه می‌فهمد انسان مثل همه موجودات در بودن و آثار بودن مجاز است و لذا چیزی را بالحقیقه به خود نسبت نمی‌دهد و از شرک پاک می‌شود، آن هم شرک خفی بلکه شرک اخفی؛ مشکل سر خودت است! شاعر گفت:

{ إِذَا قُلْتُ مَا أَذْنَبْتُ قَالَتْ مُجِيبَةً } وَجُودُكَ ذَنْبٌ لَا يُقَاسُ بِهِ ذَنْبٌ ۱۹

و حافظ گفت:

{ میان عاشق و معشوق هیچ حائل نیست } و خود حجابِ خودی حافظ از میان برخیز ۲۰

داستانی الان به نظرم رسید حالا از باب «خَتَامُهُ مُسْكٌ ۲۱» عرض می‌کنم: بزرگی از بزرگان حوزه علمیه قم که همه شما می‌شناسید (اسم نمی‌برم!) ایشان می‌فرمودند: عارف کامل مرحوم آیت‌الله حاج شیخ محمدجواد انصاری سرسلسله عرفای ایران مثل مرحوم علامه حسینی طهرانی، مرحوم آیت‌الله دستغیب، مرحوم آیت‌الله نجابت، مرحوم شیخ حسن پهلوانی تهرانی، مرحوم حاج اسماعیل دولابی و امثال‌ذلک، قم آمده بودند من رفتم خدمت ایشان و عرض کردم که شما در بنده اشکالی می‌بینید؟ ایشان لبخندی زدند و فرمودند: یک کسی کتابی نوشت سپس برد پیش استاد و به استاد گفت اشکالاتش را بگیرید! استاد نیز کتاب را گذاشت جلواش و دستش را روی کتاب گذاشت؛ (همش مشکل دارد!) من خامی کردم دومرتبه پرسیدم: آقا یعنی شما در من اشکالی می‌بینید؟ فرمودند: عزیز دلم تا نفس هست سرتاپا اشکال است؛ این همان تعبیر «وَجُودُكَ ذَنْبٌ» است؛ آیت‌الله زنجانی که هنوز زنده هستند به بنده می‌فرمودند: مرحوم میرزا مهدی اصفهانی کتابی نوشته بودند در معارف و آن را خدمت پدر ما دادند تا پدر ما تقریظی بزنند و نظر بدهند، ایشان اول کتاب نوشتند: «حَشْفٌ كُلُّهُ».

«حَشْفٌ كُلُّهُ» تعبیری است که ابن سینا راجع به فرفریوس در بحث اتحاد عاقل و معقول به کار برده است ۲۲. لذا عرفان هنرمندی‌اش این است که می‌گوید من نفس را از تو می‌گیرم؛ فنا معنی‌اش این است؛ یعنی هویت نفس عیناً یا حکماً بنابر اختلاف، گرفته می‌شود و از بین می‌رود و وجود ربانی و الهی می‌شود. تشکیک در یک مرحله و وحدت شخصی در مرحله دیگر است؛ بر اساس بحث وحدت شخصی وجود یک انسان متأثر از حکمت متعالیه از شرک می‌رهد، آن هم شرک اخفی، چون می‌داند هر نسبتی به خود و به غیر خود مجاز است؛ لذا در تعبیرات عرفا آمده است که عارف کامل کسی است که به نسبت به او کل نسب و اعتبارات منقطع است. این تعبیر خیلی بلند است فهمش یک مقاله یا یک کتاب می‌خواهد!

«نقطع عنه النسب والاعتبارات»؛ به هیچ چیزی در هیچ عالمی نسبت ندارد إِلَّا بِالرَّبِّ مگر نسبت به پروردگار آن هم نه به «رَبِّ» که اسم فعل است؛ بلکه به «الله» بلکه به «هو»؛ همان‌گونه که در تشهد نماز می‌خوانیم: {«أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ»} وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ ۲۳؛ پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) عبد هو است. یک نقل قولی نیز داشته باشیم مرحوم میرزا مهدی الهی‌قمشه‌ای صاحب ترجمه قرآن کریم و صاحب حکمت الهی،

ایشان برخلاف آنچه که در بعضی از کتب فقهی آمده که قائل به وحدت وجود کافر است، ایشان می‌گفتند: کسی که قائل به وحدت وجود نیست مشرک است. این هم یک بحث در ارتباط با مبحث تشکیک وجود چون خیلی آخرش سریع بیان شد (به یاد جمله مرحوم آخوند خراسانی که فرمود: «قلم اینجا رسید سر به شکست ۲۳، حالا سخن اینجا رسید و نفس در سینه حبس شد پس به همین مقدار بسنده می‌کنیم. اگر سؤالی باشد خدمت عزیزان هستم البته دبیر باید دبیری جلسه کند.

دبیر جلسه:

تشکر می‌کنیم از استاد محترم که وقت گذاشتند.

پرسش حضار:

آنچه که شما بیان کردید بیشتر ناظر به حوزه اخلاق و رفتار فردی است، نسبت به حوزه اجتماعی و حکومتی چه تأثیراتی می‌تواند داشته باشد؟

پاسخ استاد:

اولاً در فلسفه مطلبی دارند و آن اینکه آیا جامعه وجود دارد یا ندارد؟ بنابراین دارند که جامعه وجودش اعتباری است به جز حضرت استاد آیت‌الله جوادی آملی که ایشان بر اساس یک مبنایی که در بحث کلی طبیعی اتخاذ کردند که کلی طبیعی را موجود بنعت اکثره دانستند؛ بر آن اساس یک اصالتی برای جامعه نیز معتقد شدند. بر اساس نظر مشهور اگر جامعه را امر اعتباری بدانیم؛ جامعه چیزی جز افراد نیست و اگر ما افراد را ساختیم و اگر افراد با این حکمت آشنا شدند و ساخته شدند، طبیعی است مجتمع ساخته می‌شود.

خدا مقام معظم رهبری حفظه‌الله و ابقاه را حفظ کند، ایشان اصرار دارند فلسفه با قرائت حکمت صدرایی از دوران پیش‌دبستانی باید به کودکان ما تزریق بشود، منتها ترقیق بشود سپس تزریق بشود؛ چرا؟ چون این حکمت نه ذهن را اقناع می‌کند؛ بلکه قلب را نیز اشباع می‌کند.

کودک ما باید علیت به‌ویژه حقیقت علیت را با زبان خودش بفهمد، نوجوان ما باید با زبان خودش حرکت جوهری بفهمد؛ اگر این معارف که به بنده در سن مثلاً فرض کنید بیست و پنج‌سالگی رسید در سن پنج‌سالگی رسیده بود در ذهن نشسته بود و مورد تکرار قرار گرفته بود وضع جوانان و نوجوانان جامعه‌مان این نبود پس اگر افراد ساخته بشوند با روش‌های که باید فلسفه ترقیق بشود و به جامعه خرد داده بشود، وضع جامعه متحول خواهد بود، وضع حکومت‌ها و حاکمان متحول خواهد بود.

یادم نمی‌رود یک آقایی که سال‌ها اقتصاد کشور ما به دستش بود بعد فوت کرد و خدا از سر تقصیراتش بگذرد؛ (اسم نمی‌برم) هنوز روی برخی از پول‌ها امضای او هست؛ ایشان صریح گفته بود: ما دو روش اقتصادی بیشتر نداریم روش اقتصادی سوسیالیستی و امپریالیستی؛ چون آن شکست خورده و این هنوز شکست نخورده است پس باید این را انجام بدهیم! اصلاً سخنی از اقتصاد اسلامی نبود. وقتی نگرش این است هرگز در عمل نیز اقتصاد اسلامی پیاده نمی‌شود، اصلاً دنبالش نمی‌رود، اصلاً روی آن کار نمی‌شود، اصلاً برای آن همایش نمی‌گذارد و اصلاً در موردش کتاب نمی‌نویسد. این مشکل را در فلسفه نیز داریم؛ ما می‌خواهیم دانشجوی الهیات پرورش بدهیم و از سال دوم تازه فلسفه یاد بدهیم آن هم به‌صورت شکسته‌بسته!

معلوم است که این تأثیر را در جامعه نداریم پس باید با همگانی کردن حکمت صدرایی با راهکارهای خاص خود، ما یک تحول اعتقادی و رفتاری را در جامعه رقم بزنیم و به نظر ما این ممکن است و به نظر بزرگان ما نیز این ممکن است؛ فقط همتی می‌طلبد و چون این نیز از آن راه‌هایی است که به تعبیری «فَلَا أَقْتَحِمُ الْعَقَبَةَ ۲۵»؛ کار و تلاش می‌خواهد.

بر اساس حکمت صدرایی من سؤال می‌کنم اگر کسی واقعاً می‌داند به من پاسخ بدهد، ما بر اساس حرکت جوهری یک فیلمنامه داریم؟ یک نمایش داریم؟ یک سریال داریم؟ یک فیلم (سینمایی) داریم؟ یک داستان داریم؟ حرکت جوهری نظریه‌ای است که وقتی جناب آقای حداد عادل در آمریکا در کنار آیت‌الله مصباح حفظه‌الله مطرح کردند سه‌ربع صحبت کردند؛ دوستانی که در آنجا حضور داشتند می‌گفتند: جمعیت ایستاده بودند از شعف پنج

دقیقه تشویق می‌کردند در صورتی که این نظریه در چهارصد یا پانصد سال قبل شکل گرفته است. در ابلاغش که این‌گونه عمل می‌کنیم و در بومی‌سازی نیز ضعف داریم. حرکت جوهری از بس مطلب مغلقی است، به طلبه درس می‌دهم نمی‌فهمد. بسیار ما در ابلاغ و متن‌نویسی مشکل داریم، چه برسد به فیلم و سریال و... . یک مطلب اینکه صحبت در این است که ما اگر بخواهیم جامعه را متحول کنیم باید روش‌های تبلیغی و ابلاغی و رساندنیان متحول شود و جامعه متحول می‌شود، حکومت متحول می‌شود، افراد متحول می‌شوند و از این جهت شکی در آن نیست؛

مطلب دیگر اینکه مرحوم صدرالمآلهین در مجموع آثارش نه در اسفار فقط، در ارتباط با مسائل اجتماعی و حکومتی نظرات فلسفی فراوان دارد این‌ها جمع و استخراج نشده است؛ اخیراً در قم برای حضرت استاد آیت‌الله جوادی آملی دو کرسی نظریه‌پردازی با همین موضوع گذاشتند تا ایشان به این بحث بپردازند و ایشان شروع این قضیه را رقم زده است؛ این نیز کم‌کاری ماست. بعضی از آثار صدرا هنوز چاپ درست ندارد؛ مثل حاشیه صدرالمآلهین بر شرح حکمت‌الإشراق هنوز ما از آن چاپ درست نداریم!

پرسش حضار:

این مطالبی که شما فرمودید انحصار به حکمت صدرایی ندارد؛ بلکه دیگر نحله‌های حکمت صدرایی نیز همین آثار را می‌تواند داشته باشد!

پاسخ استاد:

اولاً من یاد ندارم در این جلسه حصر کرده باشم این آثار در حکمت صدرایی اگر حصری بوده حصر اضافی بوده است نه حصر حقیقی، یعنی حکمت صدرایی را در کنار سایر نحله‌های فلسفی در نظر گرفتیم و صحبت کردیم؛ به عبارت دیگر بنده ایجابی صحبت کردم و اصلاً سلبی صحبت نکردم؛ این یک نکته شد؛ نکته دیگر این است که فلسفه علمی بی‌بدیل است؛ یعنی آنچه که بر عهده فلسفه گذاشته شده از عهده فلسفه بر می‌آید و بدیل ندارد و آن اثبات مطالب حقه بالبرهان است. انسان‌ها در فهم و سلیقه مختلف هستند انسان داریم صد آیه قرآن برای او بخوانی ذهن ممکن است قانع نشود؛ اما یک برهان منطقی که آورده می‌شود سر می‌جنباند پس فلسفه دارد کار خودش را می‌کند و فلسفه جا را بر هیچ‌چیزی و هیچ‌کسی تنگ نمی‌کند. تعبیر ما بر این تعلق گرفت که می‌خواهیم بگوییم حکمت صدرایی به‌عنوان یک حکمت موجود، یک حکمت موفق، یک حکمتی که هنوز سیستم دیگری بعد از آن نیامده است؛ در راستای وظایف خود و در محدوده خود، چه آثار مثبت عقیدتی و رفتاری بر انسان دارد. شما می‌گویید روایات ما، آیات ما و عرفان ما و نظم و نثر نیز آثار را دارد، چه مشکلی دارد؟ بدون شک درست می‌گویید؛ اگر روان‌شناسی اسلامی داشته باشیم آثار دارد.

کسی نمی‌خواهد این‌ها را نفی کند و بحث نیز در این نبود؛ بله! شما می‌توانید یک حرف دیگر اینجا بزنید اینکه اگر از امور دیگری همین آثار برخاست، آیا ما در یک تطبیق نمی‌توانیم آن آثار را اقوای از این آثار بدانیم و آن راه را أسلم از این راه بدانیم؟ جواب روشن است! به عقیده ما، حکمت در فضایی که حکمت حاکم است، بدیل ندارد؛ یعنی بودن نبود، هست و نیست را فلسفه رقم می‌زند، دارد و ندارد را علم رقم می‌زند و باید و نباید را اخلاق رقم می‌زند و اینها سه ساحت است گرچه با یکدیگر مرتبطاند.

ما حرف‌های عبدالکریم سروش {دباغ} را قبول نداریم که ایشان می‌گوید: باید و نباید از هست و نیست نمی‌جوشد؛ به نظر ما می‌جوشد و محکم می‌جوشد و در جای خودش اثبات شده است. تا شما یک فلسفه موفق نداشته باشید یک اخلاق موفق ندارید، یک اعتبار موفق ندارید و شریعت یک اعتبار است پس تا هست و نیست را درست نکنید شریعت درست نیز ندارید؛ تا از راه عقل مستقل نرسید به حقانیت بسیاری از پیش‌فرض‌های شریعت، شریعت ندارید؛ پس فلسفه در جای خودش بی‌بدیل است و وظیفه خودش را انجام می‌دهد. ما نیز این تأثیرات را در بخش اعتقادی و رفتاری مقداری به‌صورت موجه جزئی‌ه عرض کردیم و به‌صورت نمی‌ازیمی و مشتکی از خروار ارائه کردیم.

پرسش حضار:

مسئله در اصل هدایت نیست؛ بلکه در گونه هدایت است!

پاسخ استاد:

در فضای خودش درست است و مکرر در نوشته‌های بنده نیز هست که یک فیلسوف اگر ده‌هزار سال فکر کند آیا می‌فهمد درب‌های بهشت هشت عدد و درب‌های جهنم هفت عدد است؟ غلط کرده است! جای او نیست! اصلاً جای کار او نیست!

ما در کتاب نوشتیم صدرا در بحث معاد بیش از اینکه فیلسوف باشد متکلم است؛ چون بحث معاد این چنین است. بحث ما تا یک حدی در اصول کلیه برهان‌پذیر است، باقی آن را تو هستی و دستت به وحی دراز است. صحبت ما این است که در آن فضایی که فلسفه دارد کار خودش را می‌کند آن هم {با قرائت} حکمت صدرایی، چه نقش‌هایی اعم از نقش‌های مثبت رفتاری و اعتقادی دارد؟ این مطلب را تبیین می‌کردیم.

أضف إلی ذلک اینکه حکمتی مثل حکمت صدرایی بسیاری از مسائلی را که مبرهن کرده است اصلش در آیات و روایات آمده است و این فضا را باز کرده است که اگر ذهنی با برهان اقناع می‌شود بگوید این برهان و اگر با آیه و روایت اقناع می‌شود بگوید این آیه و روایت.

خطبه نهج البلاغه، خطبه امام رضا (علیه‌السلام) به عمران صابی، آیات توحیدی، آیات معادی و... را گرفته است و می‌گوید اگر به این‌ها قانع می‌شود و اگر برهان می‌خواهی نیز این برهان بر مطلب است. این خدمت صدرا است پس دست صدرا را باید بوسید! و همه علمای ما بوسیده‌اند.

پرسش حجت‌الاسلام والمسلمین سید حمید علوی آرزین:

به نظر شما راه‌حل جمع بین اینک فلسفه کاربردهایی دارد و بین اینک انتقاداتی که به فلسفه وارد می‌شود که اساتید فلسفه نیز از آن پرهیز دارند، چیست؟
به نظر برای حلقه حکمت بایستی یک فصلنامه در سطح تخصصی شکل بگیرد تا این زحمات و امور پیگیری و منتشر شود.

پاسخ استاد:

به نظر من چند راه‌حل می‌رسد؛

اولین راه‌حل این است که ما منطق‌دانی را به‌ویژه به‌صورت کاربردی در سطح جامعه به‌خصوص در طلاب قوی کنیم؛ متأسفانه منطق خوانی ما در سطح حوزه‌ها تبدیل شده به تاریخ منطق خوانی به این معنا که ما همان‌گونه که داریم؛ مثلاً تفسیر می‌خوانیم منطق می‌خوانیم؛ یعنی داده‌های ذهنی می‌گیریم با اینکه منطق یک علم ابزاری و باید به او نگاه ابزاری بشود. اگر ذهن منطقی شد بسیاری از شبهات و اشکالات که مربوط به کم‌بودن نصاب منطق در وجود آدمی است خودبه‌خود رخت برمی‌بندد.

خدا مرحوم علامه طباطبایی را رحمت کند؛ تابستان‌ها مشهد می‌آمدند، به اقتضای حوزه مشهد ایشان گرفتاری داشتند، بعد از ظهرها دو ساعت به غروب می‌نشستند و اصحاب تفکیک می‌آمدند و خیلی هم سربه‌سر ایشان می‌گذاشتند تاحدی که در یکی از جلسات یکی از این آقایان دست برده بود تا یک لیوان را بردارد و به سمت سر ایشان پرت کند و رفقا آنجا بودند و {مانع شدند}.

آنجا فردی با حدت و شدت به علامه طباطبایی (ره) می‌گفته است که اگر اصالت با وجود است پس ما وجود می‌خوریم و ما وجود می‌پوشیم!

پیرمرد {علامه طباطبایی (ره)} می‌گفت: آقا جان! اگر می‌گویی وجود، نگو می‌پوشیم، پوشیدن ماهیت است و یک طرفش را ماهیت و یک طرفش را وجود می‌گیرد.

این بابت کمبود نصاب منطق در ذهن است؛ یعنی اگر ما ذهنمان منطقی باشد {این چنین نمی‌گوید}. خداوند حضرت آیت‌الله غلامرضا فیاضی را حفظ کند؛ من یادم است وقتی کسی یک مطلبی می‌خواست بگوید، ایشان می‌گفت: خواهش می‌کنم این را بریز در قالب شکل {منطقی} چون هم تو می‌فهمی چه می‌گویی و هم ما می‌فهمیم که چه می‌گویی.

بنده به آقای عبدالکریم سروش آن ابتدایی که مقاله قبض و بسط را نوشته بود جایی ایشان را دیدم به ایشان گفتم: دو مقاله قبض و بسط تا کنون از شما خواندم؛ ولی یک برهان در آن ندیدم؛ شما که ادعای فلسفه دارید به جای چهل صفحه نوشتن، یک قیاس به دست من بده! کاری که علامه طباطبایی (ره) در کتاب *نهایة الحکمة* و *جبهه و جبهه*، قدم به قدم و ذره به ذره انجام داده است؛ زیرا برهان زبان مشترک انسان‌هاست؛ بگو "الف" "ب" است، "ب" "ج" است، دیگر نمی‌خواهد بگوید در نتیجه "الف" "ج" است؛ بلکه خودم فهمیدم. ایشان به من گفتند: من در موانع فهم تکامل معرفت دینی یک برهان اقامه کرده‌ام؛ سپس گشتم دو دیدم به نظرش مثلاً خواسته است در آن مقالات یک برهان اقامه کند.

یکی نصاب منطق‌دانی را به‌ویژه منطق به حمل شایع نه منطق به حمل اولی که گزاره‌های منطقی یاد بگیریم این بیاید بالا واقعاً ذهن منطقی بشود و واقعاً مغالطه بشناسد و بتواند با منطق کار کند.

راه‌حل دوم اینکه ما در مقام بیان و ابلاغ درست کار کنیم؛ هم‌اکنون بنده برای دوستانی که با من اصالت الوجود کار کردند یک مقاله از آقای عبدالرسول عبودیت آوردم دادم دستشان؛ دوستان می‌گویند آقا ما شصت بار تا کنون اصالت وجود را شنیده بودیم؛ ولی این مقاله را که خواندیم تازه اصالت وجود را فهمیدیم! این مقاله در معرفت فلسفی هست.

ما ضعف تقریر و بیان داریم؛ امروز درس در کتاب *نهایة الحکمة* رسیده بود به اتحاد عاقل و معقول، درس را شروع نکردم، شرح مختصر منظومه مرحوم شهید مطهری را آوردم، ایشان نه مقدمه بر اتحاد عقل و عاقل و معقول بیان کرده است که به نظر بنده تا این مقدمات دانسته نشود اصلاً بحث نباید شروع شود مقدمات را از روی کتاب فارسی خواندم و توضیح دادم تا در فردای روز درسی بخواهیم بحث را شروع کنیم.

این واقعاً مشکلی است که می‌بینید طلبه پنج یا شش سال فلسفه خوانده ما هنوز در هضم خیلی از مباحث مشکل دارد.

راه‌حل سوم این است که منش علمی ما منش علامه طباطبایی (ره) باشد؛ این مطلب را استاد آیت‌الله جوادی آملی خیلی بر آن تأکید داشتند؛ منش علامه طباطبایی (ره) احترام به همه بود؛ یعنی ایشان که مشخص بود یک فیلسوف، عارف، اهل عرفان عملی و شاگردان ایشان انسان کامل می‌دانستند؛ اما بسیار مؤدب به آداب و مواظب بودند. دکتری داریم از بزرگان اشداء در تفکیک است به نام آقای دکتر نوراللهیان، ایشان به من می‌گفتند: من مثل آقای طباطبایی در تقوا کم دیده‌ام!

به‌عنوان نمونه ذکر می‌کرد اینکه آقای طباطبایی تابستان اینجا بود، رفتم قم و من دلم برای ایشان تنگ شده بود به همین دلیل یک زیارت امام رضا (علیه‌السلام) به نیابت از ایشان رفتم، بعد که ایشان را دیدم گفتم: آقا شما که {از مشهد مقدس} رفتید یک زیارت امام رضا (علیه‌السلام) به نیابت شما رفتم؛ آقای طباطبایی سال بعد که مشهد آمدند، گفتند: آقای دکتر نوراللهیان من به‌خاطر آن یک زیارت شما، یک سال هر روز به نیابت شما به زیارت حضرت معصومه (سلام‌الله‌علیها) رفتم؛ برای بنده قابل‌تصور نیست، زیرا یک چیزی گفته می‌شود و یک چیزی شما می‌شنوید؛ {اما مسائل فراوانی پیش می‌آید} همسر انسان بیمار می‌شود، فرزند مریض می‌شود و گرفتاری‌ها پیش می‌آید با این حال یک سال هر روز به نیابت شما زیارت امام رضا (علیه‌السلام) رفته است.

این نوع تعامل باعث می‌شود که حالا آن کسی که می‌خواهد لیوان پرت کند! سعی می‌کند پرت نکند. راجع به مجله بنده با شما همگام و هم‌داستان هستم؛ یعنی به نظر می‌رسد که یک‌ذره من زاویه را بازتر کنم من نمی‌گویم حلقه حکمت بلکه گروه آموزشی فلسفه و کلام اسلامی در دفتر قدیمی‌ترین گروه آموزشی است. دوستان و مسئولین دفتر تبلیغات اسلامی قم که قبل از بنده در دوره مدیریت مدیر قبلی برای بازدید آمده بودند، وقتی همه دفتر خراسان را بررسی کرده بودند از همه‌جا بیشتر این گروه برایشان معجب بود! گفته بودند: در این گروه شما به استعداد یک دانشکده کار کردید؛ یعنی همین گروه الان مکتوبات و صوت‌های آن چاپ بشود سی جلد کتاب است؛ ولی یک همراهی‌هایی می‌طلبد که ما این همراهی‌ها را فاقدیم.

فهرست منابع

۱. سوره بلد، آیه ۱۱ و ۱۲.
۲. طباطبایی، محمد حسین، و فیاضی، غلام رضا. ۱۳۸۶. نهایتاً الحکمة. ۴ ج. قم - ایران: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره). مرکز انتشارات، ج ۱، ص ۴۷.
۳. برای مطالعه بیشتر، رک به سبزواری، هادی بن مهدی، حسن زاده آملی، حسن، و طالبی، مسعود. ۱۳۶۹. شرح المنظومة (تعليقات حسن زاده). ۵ ج. تهران - ایران: نشر ناب، ج ۲، ص ۱۸۰.
۴. سوره ص، آیه ۷۲.
۵. غفاری، علی اکبر، کلینی، محمد بن یعقوب، و آخوندی، محمد. ۱۳۶۳. الکافی. ۸ ج. تهران - ایران: دار الکتب الإسلامية، ج ۲، ص ۱۶۶.
۶. سوره انعام، آیه ۷۵.
۷. سوره بقره، آیه ۲۵۵.
۸. دیلمی، حسن بن محمد. ۱۳۷۱-۱۴۱۲. إرشاد القلوب (دیلمی). ۲ ج. قم - ایران: الشریف الرضی، ج ۱، ص ۹۱.
۹. سوره الرحمن، آیه ۲۹.
۱۰. سوره الرحمن، آیه ۲۹.
۱۱. حر عاملی، محمد بن حسن، حسینی جلالی، محمدرضا، و مؤسسه آل البيت عليهم السلام لاحیاء التراث. ۱۴۱۶. وسائل الشیعة. ۳۰ ج. قم - ایران: مؤسسه آل البيت (عليهم السلام) لاحیاء التراث، ج ۱۶، ص ۹۴.
۱۲. مثنوی معنوی، دفتر دوم، بخش ۹.
۱۳. کفعمی، ابراهیم بن علی. ۱۴۰۵. المصباح. ۱ ج. قم - ایران: الشریف الرضی، ص ۲۹۹.
۱۴. سنایی، دیوان اشعار، بخش قصائد، قصیده شماره ۷۵.
۱۵. سوره بروج، آیه ۱۳.
۱۶. سوره مرسلات، آیه ۲۰.
۱۷. برای مطالعه بیشتر رک به صدر الدین شیرازی، محمد بن ابراهیم، و حسن زاده آملی، حسن. ۱۳۸۶. الحکمة المتعالیة فی الأسفار العقلیة الأربعة. ۶ ج. تهران - ایران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی. سازمان چاپ و انتشارات، ج ۳، ص ۱۷۵-۴۹۳.
۱۸. استفاده از مضمون و الفاظ آیه شریفه وَشَرُّوهُ بِثَمَنِ بَخْسٍ دَرَاهِمَ مَعْدُودَةٍ وَكَانُوا فِيهِ مِنَ الزَّاهِدِينَ؛ سوره یوسف، آیه ۲۰.
۱۹. مدرس، محمد علی، و سبحانی، علی رضا. ۱۳۹۵. ریحانة الأدب. ۷ ج. قم - ایران: مؤسسه امام صادق علیه السلام، ج ۱، ص ۴۵۹.
۲۰. دیوان حافظ، غزل شماره ۲۶۶.
۲۱. استفاده از مضمون و الفاظ آیه شریفه خَتَامُهُ مِسْكَ وَفِي ذَلِكَ فَلْيَتَنَفَّسِ الْمُتَنَفِّسُونَ، سوره مطفین، آیه ۲۶.
۲۲. نصیر الدین طوسی، محمد بن محمد، و حسن زاده آملی، حسن. ۱۳۸۶-۱۴۲۸. شرح الإشارات و التنبیها (طوسی). ۲ ج. قم - ایران: بوستان کتاب قم (انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم)، ج ۳، ص ۸۹۵.

۲۳. حر عاملی، محمد بن حسن، حسینی جلالی، محمدرضا، و مؤسسه آل البيت عليهم السلام لاحیاء التراث. ۱۴۱۶. وسائل الشیعه. ۳۰ ج. قم - ایران: مؤسسه آل البيت (عليهم السلام) لاحیاء التراث، ج ۶، ص ۳۹۷.
۲۴. آخوند خراسانی، محمدکاظم بن حسین، و زارعی سبزواری، عباسعلی. ۱۴۳۰. کفایة الأصول (طبع جامعه مدرسین). ۳ ج. قم - ایران: جامعه المدرسین فی الحوزة العلمیة بقم. مؤسسه النشر الإسلامی، ج ۱، ص ۱۳۰.
۲۵. سوره بلد، آیه ۱۱.